

Islamic Knowledge and Insight

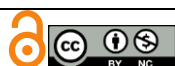
Examination and Theoretical Analysis of the Impact and Functions of Belief in Divine Decree and Destiny with Emphasis on the Intellectual System of Martyr Motahhari

1. Sakineh Rastegar Moghadam Ebrahimi*: Assistant Professor, Department of Theological Education, Farhangian University, Tehran, Iran. (Email: rastegar114@gmail.com)

Abstract

The present study was conducted with the aim of examining the impact of belief in divine decree and destiny (qaḍā' wa qadar) on societies and individuals, with emphasis on the intellectual system of Martyr Motahhari. The necessity of this research becomes evident considering the significance of the issue of divine decree and destiny in societies, the extensive efforts devoted to its explanation, and the serious influence of these efforts. The focus on the views of Martyr Motahhari is also significant in light of the intellectual status of his thought. Attention to the effects and consequences of qaḍā' wa qadar demonstrates that tyrannical rulers have continuously promoted fatalism in order to justify their oppressive exercise of power and have used this issue as a pretext to legitimize their governments. This article, employing a critical-analytical method and based on library studies, attempts to show—by outlining some of the effects and functions of this belief—that a correct understanding of it has, to a considerable extent and in various domains, contributed to the growth and flourishing of societies, rescued people from stagnation and lethargy, and integrated attention to God Almighty into daily life. Such a doctrinal belief strengthens self-purification, fosters honest behavior, and establishes a monotheistic way of life.

Keywords: *Determinism, Free Will, Divine Decree and Destiny, Amr Bayn al-Amrayn (the middle path between determinism and free will), Fate, Martyr Motahhari.*



How to cite: Rastegar Moghadam Ebrahimi, S. (2025). Examination and Theoretical Analysis of the Impact and Functions of Belief in Divine Decree and Destiny with Emphasis on the Intellectual System of Martyr Motahhari. *Islamic Knowledge and Insight*, 3(4), 1-13.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 08 June 2025

Revise Date: 14 September 2025

Accept Date: 20 September 2025

Initial Publish Date: 29 September 2025

Final Publish Date: 22 October 2025

معرفت و بصیرت اسلامی

بررسی و تحلیل نظری تاثیر و کارکردهای اعتقاد به قضا و قدر با تاکید بر نظام اندیشه شهید مطهری

۱. سکینه رستگار مقدم ابراهیمی*: استادیار، گروه آموزش الهیات، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. (پست الکترونیک: rastegar114@gmail.com)

چکیده

پژوهش حاضر با هدف بررسی تاثیر اعتقاد به قضا و قدر بر روی جوامع و افراد با تاکید بر نظام اندیشه شهید مطهری انجام شده است. ضرورت پژوهش با توجه به اهمیت مسئله قضا و قدر در جوامع و تلاشهای فراوان پیرامون تبیین آن و تاثیر جدی این تلاشها آشکار شده و تمرکز بر دیدگاه شهید مطهری نیز با لحاظ جایگاه اندیشه او نمایان است. توجه به آثار و نتایج قضا و قدر نشان می‌دهد حاکمان جور پیوسته برای توجیه اعمال قدرت ظالمانه خود جبرگرایی را رواج داده و این مساله را دستاویزی برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود قرار دادند. این مقاله با روش تحلیلی انتقادی و متکی بر مطالعات کتابخانه‌ای تلاش کرده تا با بیان برخی آثار و کارکردهای این اندیشه، نشان دهد درک صحیح از این عقیده تا چه حد و در چه حوزه‌هایی، رشد و تعالی جوامع را به ارمغان آورده، مردم را از رکود و سستی برهاند و توجه به باری تعالی را در زندگی جاری نماید. این امر اعتقادی موجب تقویت تزکیه نفس و انجام رفتار صادقانه و ایجاد یک زندگی توحیدی خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: جبر، اختیار، قضا و قدر، امر بین الامرین، سرنوشت، شهید مطهری.

شیوه استناددهی: رستگار مقدم ابراهیمی، سکینه. (۱۴۰۴). بررسی و تحلیل نظری تاثیر و کارکردهای اعتقاد به قضا و قدر با تاکید بر نظام اندیشه شهید مطهری. *معرفت و بصیرت اسلامی*، ۳(۴)، ۱-۱۳.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۸ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۳ شهریور ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۹ شهریور ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۷ مهر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ نهایی: ۳۰ مهر ۱۴۰۴

مقدمه

قضا و قدر یکی از مسائل مهم کلامی و اثرگذار در دنیای اسلام و غیر آن بوده است. درک صحیح از مساله قضا و قدر، کارکردها و تاثیرات فراوانی بر روی اندیشه و تفکر جوامع دارد. در حقیقت علل و اسباب مادی جزئی از عالم ماده و اقتضائات موجودات ممکن است که توسط خداوند آفریده شده است. افعال اختیاری انسان در ذیل قانون علیت و رابطه آن با قضا و قدر قابل توجیه است چرا که هر معلولی بواسطه علت حقیقی خود محقق می شود و تخلف معلول از علت تامه محال است و از این جهت، افعال به انسان مستند می شود. خداوند باری تعالی در ابتدا به این اسباب و مقتضیات هستی و وجود عنایت داشته و وجود هر امری قائم به ذات باری تعالی است زیرا که همه هستی، ممکن الوجود بوده و متصف به فقر ذاتی هستند. رشد و پویایی جامعه و عدم رکون انسانها در جوامع بشری یکی از لوازم اعتقاد به اختیار انسان و درک صحیح از قضا و قدر است و زیربنای هر جامعه را عقاید و اندیشه های افراد آن می سازد. این مساله از دیرباز در محافل علمی محل بحث و گفتگو بوده و در میان بسیاری از جوامع بشری این سوال مطرح بوده که با توجه به اینکه سرنوشت انسان به دست خداوند متعال رقم خواهد خورد و خداوند از عاقبت و از سرانجام انسان آگاه است، جایگاه اعمال اختیاری او کجاست و چه کسی سرنوشت انسان را رقم می زند؟ آیا علم و اراده الهی غالب بر اختیار انسانها و جوامع بوده و آدمیان باید خود را با اندیشه جبر سازگار کنند و یا این اراده انسانهاست که ورق روزگار را می چرخاند؟ این مسئله از فروع عقلی علم کلام و از مسایل مهم اعتقادی است که پیشینه طولانی دارد. ارسطو اولین کسی است که این مساله را مطرح کرده است. آموزه های دینی ادیان ابراهیمی غالباً بر اساس آزادی و اختیار انسان است. مشرکان عرب پیش از اسلام به جبر قائل بودند و می کوشیدند شرک و سایر افعال خود را با این عقیده توجیه و از خود سلب مسئولیت کنند (Makarim, 2007). در کتابها و مقالات کلامی قضا و قدر و مساله جبر و اختیار که یکی از لوازم قضا و قدر است بررسی شده و دلایل طرفین و نقد آن

در این آثار تبیین شده است. دیدگاه شیعه بر اساس آموزه های اهل بیت علیهم السلام این است که خداوند نه بندگان را به فعل مجبور می کند و نه آنان را به خود وا می نهد تا هر چه بخواهد انجام دهد و این همان معنای «امر بین الامرین» است. در برخی روایات این نظریه اندیشه ای دقیق و ظریف قلمداد شده است (Kulayni). مسئله اصلی این پژوهش، بررسی و تحلیل نظری تاثیر و کارکردهای اعتقاد به قضا و قدر با تاکید بر نظام اندیشه شهید مطهری است که می توان پاسخ آن را در این مسائل فرعی جستجو کرد: چه نسبتی میان جبرگرایی و انحطاط و سلطه پذیری در یک جامعه وجود دارد؟ ایمان صحیح در موضوع قضا و قدر چه تاثیری در تقویت اندیشه توحیدی در فرد و جامعه خواهد داشت؟ باور به قضا و قدر در تعاملات افراد چه اثری خواهد داشت؟ اعتقاد به قضا و قدر در بعد تزکیه فردی و اجتماعی و تعالی اخلاقی چگونه موثر خواهد بود؟ در همه این سوالات نیز تاکید بر نظام اندیشه شهید مطهری است. گرچه موضوع قضا و قدر از مسائل کلامی بوده و مباحث نظری فراوانی در کلامی اسلامی پیرامون آن مطرح بوده اما همانطور که اشاره شد مسئله ای کاملاً عینی و کاربردی در اندیشه اجتماعی بوده و بر همین اساس، مسئله اصلی این پژوهش به یکی از مهمترین جهات عینی آن یعنی کارکرد در حوزه تفکر اجتماعی سامان یافته است. نکته دوم اینکه با توجه به بعد عملی و اجتماعی این موضوع و لزوم مطالعات پویشی و مبتنی بر داده های میدانی، تمرکز این پژوهش صرفاً بر بعد نظری و تحلیلی خواهد بود و تلاش خواهد کرد زمینه نظری لازم برای مطالعات میدانی را که امری لازم برای کاربردی کردن مطالعات نظری در حوزه کلام بوده را فراهم کند. تمرکز بر اندیشه شهید مطهری در این پژوهش نیز از آن سو است که از طرفی، و از طرف دیگر، جایگاه شهید مطهری به عنوان یک اندیشمند اصیل اسلامی در دوران معاصر و صاحب منظومه فکری جامع در حوزه تبیین دین مبین اسلام امری مقبول و قطعی در جامعه علمی بوده و تولید علوم انسانی اسلامی نیازمند مطالعه متمرکز بر تفکر عالمانی همچون او می باشد و از همین جا نیز ضرورت پژوهش به خوبی نمایان می گردد زیرا یک بیناد

اعتقادی در صورت صحیح خود است که موجب رشد و تعالی جوامع شده و معنای حقیقی توحید را به سطوح جامعه سریان خواهد داد.

در پژوهش حاضر سعی بر این شده تا میان اعتقاد صحیح به قضا و قدر و رابطه افعال اختیاری و رشد و پویایی جوامع ارتباط با تمرکز بر اندیشه کلامی اجتماعی شهید مطهری برقرار شود. روش پژوهش، توصیفی تحلیلی انتقادی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای است. در ادامه ابتدا به مفهوم شناسی پرداخته و پس از بررسی دو موضوع محوری به عنوان مقدمات نظری بحث، در محور پنجم به تحلیل چهار کارکرد از منظر شهید مطهری خواهیم پرداخت.

مفهوم شناسی

ابتدا لازم است برخی از کلید واژه‌های بحث را از جهت لغت و اصطلاح مفهوم شناسی شود.

معنای لغوی

الف) قضا: قضا در لغت عبارت است از یک اصل صحیح که بر استحکام، استواری و نفوذ کاری دلالت می‌کند: «القضاء اصل صحیح یدل علی احکام امر و اتقانه و انفاذه» (Ahmad ibn Faris ibn Zakariya) واژه‌ی قضا در قرآن بسیار تکرار شده که از مجموع آن‌ها به دست می‌آید پ قضا در سه معنای اصلی به کار می‌رود که این سه معنا به اصل و ریشه‌ی لغوی آن یعنی اتقان و انفاذ برمی‌گردند:

۱. خلق و اتمام یعنی آفریدن؛ مانند: فقضاءهنّ سبع سموات فی یومین (فصلت، آیه ۱۲) آسمان‌ها را در طول دو روز به صورت آسمان‌های هفتگانه آفریدیم. ۲. اعلان کردن و خبر دادن، مانند: و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب (اسراء، آیه ۴) به بنی اسرائیل خبر دادیم و اعلام کردیم در کتاب. ۳. حتمی شدن، حکم کردن و دستور دادن، مانند: و قضی ربک ان لاتعبدوا الاّ ایاه (اسراء، آیه ۲۳) خدایت چنین حکم کرد که جز او را نپرستید. پس قضا؛ هر قول یا عملی است که متقن، مستحکم و استوار باشد و تفسیر و تبدیل در آن راه ندارد.

ب) قدر: واژه قدر یا تقدیر، به معنای «تبیین کمیت شیء» آمده است. راغب اصفهانی می‌گوید: «القدر و التقدير تبیین کمیة الشیء؛

قدر و تقدیر، بیان مقدار چیزی است.» (Raghib al-Isfahani) واضح است که تبیین و آشکار ساختن کمیت یک چیز جز با تعیین ارزش و اندازه آن نیست. اگر در برخی کاربردها مانند آیه ۷ سوره طلاق، به معنای ضیق و محدودیت بکار رفته به این دلیل است که افراد مورد نظر آیه شریفه دارای امکانات محدودی بودند به خلاف کسانی که دارای امکانات وسیع و نامحدودند (Raghib al-Isfahani). قدر در لغت «حدّ کل شیء و مقداره و قیمته و ثمنه...» اندازه، مقدار و ارزش هر چیزی را گویند (Subhani, 1990) با مراجعه به آیات قرآنی مشتقات زیادی برای این واژه دیده می‌شود. بر اساس نظر عده‌ای از لغت‌شناسان این ماده به معنای «قوتی است که شخص بوسیله آن توانایی انجام کاری را دارا می‌شود اعم از اینکه مادی باشد یا غیر مادی». بر این اساس «قدر و تقدیر» به معنای اظهار قدرت است که لازمه آن محدودیت و تعین به حد خاص می‌باشد و در نتیجه معنایی که راغب برای قدر آورده به این جهت است که لازمه اظهار قدرت از سوی قادر می‌باشد (Mostafavi).

واژه‌ی قدر در قرآن بیشتر به همان معنی لغوی‌اش برگشت دارد. برای مثال: آیه ۳ سوره طلاق: قد جعلَ اللهُ لکلّ شیءٍ قدرًا: خداوند برای هر چیزی، اندازه و محدوده قرار داده است و آیه ۲۱ سوره حجر: و ما نُنزِلُهُ الاّ بِقَدَرٍ معلوم: از هر چیزی، به مقدار و اندازه‌ی معین فرو فرستادیم. در روایات معصومین نیز به قضا و قدر اشاره شده است. یونس بن عبد الرحمان درباره‌ی معنی قضا و قدر از امام هشتم علیه‌السلام پرسید. امام فرمود: هی (قدر) الهندسه و وضع الحدود من البقاء و الفناء و القضاء هو الابرام و اقامة العین: قدر، هندسه و اندازه و تعیین مرز و حد برای استقرار یا نفی یک شیء است و قضا، محکم کردن و برپا کردن عین اشیاء است (Kulayni). از امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل شده است: انّ الله اذا اراد شیئاً قدر فاذا قدره قضاها فاذا قضاها امضاها: هرگاه خداوند، چیزی را اراده کند، معین و محدود و اندازه‌اش می‌کند. آن گاه آن را حتمیت می‌بخشد، سپس پدید می‌آورد.

معنای اصطلاحی قضا و قدر و رابطه آن با علم حق تعالی

به توجه به جمع‌بندی جامع و دقیقی که علامه طباطبایی فیلسوف بزرگ معاصر و استاد شهید مطهری در اثر عمیق فلسفی خود بنام *نهایه الحکمه* در اصطلاح شناسی قضا و قدر ارائه دادند در این بخش به گزارش آن اکتفا می‌شود. معنای متعارف قضا، ضروری و واجب ساختن نسبت میان موضوع و محمول است. برای مثال حکم قاضی در اثبات حقانیت یکی از طرفین حکمی قطعی است به گونه‌ای که تزلزل و تردیدی را که در اثر اختلاف و کشمکش میان آن دو پیش از صدور به حکم به وجود آمده بود را برطرف می‌سازد. از اینجا دانسته می‌شود که معنای عرفی قضا یک ایجاب اعتباری است به این معنا که وقتی قاضی حکم صادر می‌کند، هیچ اثر تکوینی بر آن مترتب نمی‌شود. حال اگر ایجاب خارجی اعتباری را تحلیل کرده و آن را به صورت ایجاب حقیقی در نظر بگیریم، بر وجوبی که موجودات امکانی از جهت انتسابشان به علل تامه بدان متصف می‌شوند منطبق می‌شود زیرا شیء تا واجب نگردد موجود نمی‌شود و این وجوب غیری از جهت انتسابش به علت تامه ایجاب است. همه اشیای واقع در سلسله موجودات امکانی وجوب و ضرورت دارند. سلسله این علت‌ها سرانجام به واجب بالذات منتهی می‌شود. پس واجب بالذات علت و وجوب دهنده به سایر علت‌ها و معلول‌هاست و چون همان وجود عینی موجودات ممکن با نظام احسن خود علم فعلی واجب تعالی است، ایجابی که در آن موجودات است قضای واجب تعالی به شمار می‌رود و در مرتبه بالاتر از آن علم ذاتی واجب تعالی است که با آن همه اشیاء آنگونه که در خارج وجود دارند، برای واجب تعالی به طور تفصیل و به نحوی برتر و آشکار و عیان می‌باشد. بر همین اساس قضا بر دو قسم است: ۱. قضای ذاتی؛ که بیرون از عالم است و در مرتبه ذات واجب تحقق دارد. ۲. قضای فعلی؛ که داخل در عالم است. به دیگر سخن قضای علمی در مرتبه ذات همان علم ذاتی خداوند متعال به موجودات پیش از آفرینش آنهاست و قضای عینی همان علم فعلی او به موجودات می‌باشد که پس از آفرینش آن‌ها برای خداوند وجود دارد. قدر نیز یعنی حدود و اندازه و موقعیت مکانی و زمانی قضا که بنابر تقدیر الهی مقدر

می‌شود. جناب علامه طباطبایی، قدر را همان مرتبه مقتضیات و علت‌های ناقصه و استعدادها می‌داند. توضیح مطلب اینکه هر یک از اجزای علت اندازه و الگویی مناسب خود نسبت به معلول می‌دهد و پیدایش معلول موافق و مطابق مجموع اندازه‌هایی است که علت تامه برایش معین می‌کند به دیگر سخن قدر همان مقتضیات و علت‌های ناقصه و استعدادهاست که با مرتبه بدا و لوح محو و اثبات یکی است (Tabatabaei). بنابراین می‌توان گفت قضا و قدر همان وجوب و حاکمیت قانون علیت بر کل هستی است.

رابطه قضا و قدر و قانون علیت

در تشریح مبدئیت خداوند، وجود عقل اول از واجب تعالی بالضروره واجب می‌گردد. مطابق تعریف، وجوب وجود عقل اول، قضاء الهی است، اما باید دانست که به همراه وجوب وجود عقل اول، حد و اندازه عقل اول و به عبارتی قدر الهی نیز با همان جعل واحد صادر می‌گردد و از طرفی با همان جعل واحد، قانون و حکمی که نظام بخش عالم هستی می‌باشد (قانون علیت) نیز تحقق می‌یابد. لذا در خلقت عقل اول، سه امر واجب می‌گردد: ۱. وجود عقل اول ۲. قانون علیت و احکام آن ۳. حد و اندازه عقل اول. اگر چه تحقق سه امر مذکور از خداوند با جعل واحد است و هیچ کدام به لحاظ زمانی (اگر به فرض محال زمانی فرض شود) بر دیگری تقدم ندارند، اما از لحاظ رتبه عقلی، قانون علیت، مقدم بر وجوب و وجود عقل اول است و تقدم آن نیز تقدم علی معلولی است (Al Shirazi). ابتدا قانون علیت وجوب یافته و به تبع آن وجود و حد و اندازه عقل اول وجوب یافته است و می‌توان گفت قضا و قدر همان وجوب و حاکمیت قانون علیت بر کل هستی است.

هر زمانی و در هر مکانی اگر علت تامه متحقق شود، بلا استثناء معلول تحقق می‌یابد و این ثابت و حتمی است. اما قدر یا همان حد و اندازه امور و اشیاء، دارای دو حیثیت است: ۱. اینکه هرگاه علت تامه متحقق باشد حد و اندازه معلول نیز به تبع و مطابق با وجود معلول، واجب و قطعی است، زیرا نمی‌توان گفت که وجود شیئی از جانب علتش، متحقق شده، اما حد و اندازه آن تحقق نیافته استو در نتیجه قدر الهی،

از این حیث که تابع قانون علیت است، ثابت و لایتغیر می‌باشد و همین قطعیت است که قَدَر الهی را نیز تحت قضاء الهی قرار داده و قضاء الهی را شامل قَدَر الهی نیز می‌گرداند. ۲. حیثیت دیگر این است که حد و اندازه معلول‌های مختلف، متناسب با علل آن‌ها با هم متفاوت هستند، بنابراین از این حیث قَدَر، متغیر است و ثابت نمی‌باشد. اینکه گفته می‌شود قضاء حتمی است، به این معناست که در احکام و سنت (قانون علیت) خداوند تغییر رخ نمی‌دهد «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (احزاب، ۶۲)، و اینکه گفته می‌شود قَدَر غیر حتمی است، ناظر بر حیثیت دوم است و به معنای تغییر حد و اندازه معالیل مختلف بر طبق علل آن‌ها می‌باشد.

در تشریح رابطه علی و معلولی و حوادث عالم این سوال مطرح است که آیا خداوند متعال از پیش تعیین فرموده اند که فلان حادثه در فلان وقت و با فلان کیفیت صورت بگیرد یا اینکه اینگونه نیست و اگر پاسخ منفی است حقیقت امر چیست؟ در پاسخ باید گفت که تأثیر و تأثر و ایجاد افعال و حوادث در عالم جسمانی، تابع مقررات و قوانین خاصی، متفاوت از عالم غیر جسمانی می‌باشد. یکی از این احکام این است که علل جسمانی تنها در صورتی می‌توانند تأثیر گذار باشند و منشأ افعال قرار گیرند که در وضع خاصی نسبت به ماده‌ای که قرار است تأثیر بر آن صورت بگیرد واقع شوند. باید دانست که در عالم جسمانی، گاهی حد و اندازه امور تغییر می‌کند و آنگاه که تغییر کرد، تأثیر و تأثری که قبل از تغییر از آن‌ها نشأت می‌گرفت دیگر حاصل نمی‌شود. به عبارتی هرگاه چند علت ناقصه که با هم علت تامه مثلاً «الف» شده اند، اگر متحمل تغییر و تحول گردند یا «الف» با خصوصیات دیگری از آن‌ها صادر می‌شود و یا علت تامه برای امری دیگر به نام «ب» می‌شوند. حال ممکن است واقعاً تغییری عارض بر علل شود یا مانعی حائل اثر گذاری شود.. بنابراین تمامی رخدادهای اعم از طبیعی و غیرطبیعی، هم در به وجود آمدن و هم در حد و اندازه مطابق با قانون علیت می‌باشند؛ به این معنی که وجود حوادث در ظرف علت تامه آن‌ها است و چگونگی و کیفیت حوادث نیز مطابق قَدَر و اندازه‌ای است که از جانب علل آن‌ها حاصل می‌شود.

همین مطالب در مورد زندگی انسان، اعمال و رفتارها و حتی حوادثی که برای انسان رخ می‌دهد صادق می‌باشد: وجود انسان طبق قضاء الهی به واسطه عوامل مختلف و جوب پیدا کرده و قطعی و تغییر ناپذیر است. طبق قانون علیت، اگر تمامی عللی که برای وجود انسان لازم هستند. این علل خود قبلاً از جانب خداوند واجب شده‌اند، در کنار هم قرار گیرند و علت تامه وجود انسان فراهم شود، وجود انسان قطعی و واجب می‌گردد. قَدَر الهی نیز خصوصیات انسان و اندازه توانایی‌های انسان را تعیین می‌کند به این معنا که اگر تمامی علل، با تمام شرایطی که در ایجاد وجود انسان سالم مؤثر هستند فراهم شود، انسانی با توانایی‌های عادی و قابل انتظار متولد می‌شود و البته چون این حدود نیز از جانب علل حاصل می‌گردد اگر علل ناکافی باشند یا اینکه مانع و خللی ایجاد شود در این صورت برخی توانایی‌ها از انسان سلب می‌شود. تمامی رویدادها علت دارند و تمامیت و نقصان آن‌ها به عللی برمی‌گردد که آن علل نیز جوب و حد و اندازه خود را به واسطه علل خود و نهایتاً از خداوند دریافت کرده‌اند و باقی به وجود خداوند هستند. (رک: انسان پژوهی دینی، مقاله قضا و قدر و ارتباط آن با مسئله اختیار) نتیجه اینکه، اکنون این انسان که دارای افعال اختیاری است خودش فاعل آن افعال می‌باشد ولی در سلسله علل خداوند دائم و در هر لحظه به او افاضه وجود می‌نماید و فعل او علاوه بر اینکه مستند به خود است، مستند به خداوند است. چرا که او فقر محض است و وجودش وامدار حضرت حق تعالی است. دلایل متقن فلسفی اختیار انسان این معنا را اثبات می‌کنند و آموزه شیعی «امر بین امرین» متکفل تبیین آن است؛ این در حالی است که نظریه تفویض درصدد اثبات اختیار مطلق برای انسان‌هاست به گونه‌ای که رابطه فعل با خداوند متعال قطع می‌شود (Sajjadi, 1982). افعال اختیاری انسان از روی مجاز به انسان منسوب است و به نحو حقیقت به خداوند انتساب دارد (Saeedi Mehr; Subhani & Rabbani Golpayegani).

تأثیر اعتقاد به قضا و قدر بر جوامع

پس از آنکه رابطه میان قضا و قدر و قانون علیت تبیین گردید به مسئله اصلی این پژوهش خواهیم رسید و این سوال مطرح است که اعتقاد به قضا و قدر چه تاثیری در زندگی جوامع بشری دارد؟ آیا در جوامع امروزی که بنای آن اثبات پدیده‌ها بر اساس مشاهدات تجربی و قانون علیت است باور به قضا و قدر به معنای ناتوانی فرد در تاثیرگذاری بر پیامد اعمال خود نیست؟ تاثیرگذاری بر پیامد اعمال به ویژه در دوران مدرنیسم نیازی ضروری تلقی می‌شود زیرا این باور افراد را به سویی هدایت می‌کند که به تلاش و خلاقیت و پس انداز که لازمه دوران مدرن است مبادرت ورزند.

به اعتقاد مرتضی مطهری، موضوع قضا و قدر از قامض ترین مسائل فلسفی است که از قرن اول هجری در میان متفکران مسلمان مطرح شده است. مشابه مسائلی همچون حدوث و قدم زمانی عالم، تناهی و لایتناهی بودن ابعاد عالم از جمله مسائل فلسفی باسابقه است، اما هم ردیف آن‌ها نیست و از آن‌ها مهمتر است زیرا افزون بر بعد فلسفی و نظری، جنبه اجتماعی و عملی نیز دارد و در روش و عمل و روحیه اجتماعی و در عظمت یا انحطاط اقوام و ملل موثر است. به همین سبب در مجموعه آثار شهید مطهری، باور به قضا و قدر در صدر بحثهای مربوط به «علل انحطاط مسلمین» قرار داده شده است (Motahari, 1988). باور به قضا و قدر هم در زمره مسائل متافیزیکی کلی و ماوراءالطبیعه است و هم بارسوخ در ذهن و اندیشه و اراده انسانی، در زندگی عملی و روش اجتماعی و کیفیت برخورد و مقابله با حوادث مؤثر است (Motahari, 1988). قضا و قدر که بر طبق نظر استاد همان سرچشمه گرفتن همه علل و اسباب از اراده و مشیت و علم حق که علت علتها است، قضا به معنی حکم و قطعیت و فیصله دادن است (Motahari, 1988).

شهید مطهری به منظور تحلیل باور به قضا و قدر به چند منبع مراجعه کرده است. منابع عبارتند از: اسدآبادی، مستشرقان و تاریخ نویسان غربی و متکلمان اشاعره و معتزلی. مطهری از قول اسدآبادی بیان کرده است اروپاییان معتقدند باور به قضا و قدر بین هر اجتماعی پدید آید، همت، قوت، شجاعت و سایر فضایل، جای خود را به صفات

ناپسند می‌دهد، امری که معتقدند در میدان مسلمانان به دلیل باور به قضا و قدر رخ داده است. به اعتقاد اسدآبادی، خطای اروپاییان از آن رو است که بین باور به قضا و قدر و جبرگرایی تفاوت قائل نیستند (Motahari, 1988).

دیدگاه تاریخ نویسان و مستشرقان از جمله ویل دورانت، دومینیک سوردل و گوستاو لوبون مورد توجه شهید مطهری بوده است. از منظر وی برخی مغرضانه و برخی غیرمغرضانه باور قضا و قدر و جبرگرایی را یکی گرفته‌اند و معتقدند اگر صلیب بر هلال غلبه یافت (غلبه مسیحیان بر مسلمانان) ناشی از باور جبرگرایی مسلمانان بوده است. ویل دورانت در تاریخ تمدن خود با نقل آیات مربوط به مشیت الهی، اعتقاد به قضا و قدر و جبرگرایی را از لوازم تفکر اسلامی دانسته است (Motahari, 1988) ویل دورانت به لحاظ تاریخی کارکرد دوگانه ای به باور قضا و قدر نسبت می‌دهد. باور قضا و قدر در هنگام فتوحات اعراب، موجب پیشرفت آن‌ها شده است، اما پس از آن موجب انحطاط مسلمانان شده است (Motahari, 2006). واشنگتن اورنگ نیز تعریفی جبرگرایانه را از باور قضا و قدر دارد. به اعتقاد وی، هر حادثه ای در جهان از ابتدا در لوحی محفوظ ثبت شده است، پس سرنوشت همه از قبل معلوم شده است و کسی قادر به تغییر آن نیست. از آنجایی که مسلمانان به آن اعتقاد داشتند، بر ترس خود غلبه کردند و بدون بیم و هراس به صف دشمنان هجوم بردند (Motahari, 1988). گوستاو لوبون باور ندارد که اعتقاد به تقدیر و جبر، موجب انحطاط مسلمانان باشد (Motahari, 1988) زیرا اولاً باور قضا و قدر در قرآن به معنای جبرگرایی نیست، دوم اینکه، اعتقاد به تقدیر عمومیت دارد و در کتب بسیاری از ادیان دیده میشود (Motahari, 1988). دومینیک سوردل نیز می‌گفت اعتقاد به تقدیر و جبر در قرآن به معنی قدرت خداوند بیان شده اما در عین حال انسان دارای مسئولیت و رسالت معرفی شده است. چگونه ممکن است انسان در مقابل مسئولیتی مورد بازخواست قرار گیرد که بر آن اختیاری ندارد. باور جبر با مسئولیت بشری متناقض است (Motahari, 1988) پس بین قدرت مطلق خداوند و مسئولیت

بشر تناقض وجود دارد و به اعتقاد سوردل، قرآن به این تناقض پاسخی نمی‌دهد (Motahari, 1988). به اعتقاد شهید مطهری، مستشرقین یا تاریخ‌نویسان به دلیل عدم مطالعه قرآن به چنین باوری رسیده‌اند. در قرآن در سوره‌هایی مانند اسراء، آیه ۱۸-۲۰ آشکارا بیان شده است: «ما هر دسته ای را در همان راهی که به همت و اراده خود انتخاب کرده مدد می‌رسانیم. مدد پروردگار از هیچ مردم صاحب اراده و فعالی قطع نمی‌گردد.» (Motahari, 1988). پس مستشرقین و پیروان آنها، به دلیل عدم مطالعه کامل اندیشه اسلامی دچار خطا شدند. اگر آن‌ها قرآن را می‌خواندند و به احادیث مراجعه می‌کردند، به تعریفی جبرگرا از قضا و قدر نمی‌رسیدند. امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احادیثی نقل کرده است که مؤید باور قضا و قدر است نه جبرگرایی یا اختیارگرایی (Motahari, 1988). با نگاهی تاریخی و توجه به اختلاف میان جبرگرایی و اختیارگرایی، دو گروه اشاعره و معتزله، آیاتی به عنوان شاهد برای اثبات اندیشه خود می‌آورند. یک دسته تمسک به آیاتی دارند که بیانگر مشیت الهی است و دسته دیگر به آیاتی استدلال دارند که انسان را در سرنوشت خود آزاد می‌داند. (همان، ۳۶۸-۳۷۱). وجود دو دسته آیات مذکور و تنوع آن‌ها موجب گردید تا دو گروه معتزلی و اشعری هر یک دسته ای از آیات را مورد تأکید قرار دهند و سایر آیات را نادیده بگیرند (Motahari, 1988). اشعریون از آیات مربوط به اختیار و معتزله از آیات مربوط به جبر و تقدیر غفلت کردند (Motahari, 1988).

کارکردهای اعتقاد به قضا و قدر با تأکید بر نظام اندیشه شهید مطهری

جبرگرایی عامل سلطه پذیری و انحطاط جوامع

در جوامع بشری حکومت‌های ستمگر هر اندازه قدرتمند باشند، نیازمند پشتوانه فکری و فلسفی و عقیدتی هستند که تکیه گاه نظام اقتصادی و سیاسی و توجیه‌گر وضع موجود باشد. حکومت جبار و فاسد بنی امیه هم نیاز به چنین پشتوانه‌ای داشت و چون جامعه اسلامی

بود، ظلم و ستم خود را توجیه مذهبی می‌کردند، افعال مجرمانه خود را به خدا نسبت داده و جبرگرایی را ترویج می‌نمودند. این مذهب و تفکر به مردم می‌گفت که وجود امویان و کارهای آن‌ها هر قدر ناروا باشد، جز تقدیر الهی نیست و به هیچ وجه قابل تغییر نمی‌باشد. در برابر این تفکر «قدریه» بودند که به آزادی انسان در عمل و اختیار حکم می‌کردند.

در مسلک جبر، آنگونه که اشاعره گفته‌اند، بشر به کلی فاقد اختیار است. به اعتقاد مطهری، چنین باوری، روح و اراده انسان را فلج می‌کند و دست تطاول زورگویان را درازتر و دست انتقام و دادخواهی زورشنوها را کوتاهتر می‌کند (Motahari, 1988). جبرگرا هرگز به فکر تقویت شخصیت و اصول اخلاقی و کنترل اعمال خود نیست، با ستمگر مبارزه نمی‌کند و همه چیز را به تقدیر حواله می‌دهد (Motahari, 2006). این امر به دست بدبینان بهانه داده است تا علت العلل انحطاط را اعتقاد به قضا و قدر بدانند (Motahari, 2006). اعتقاد محکم بدبینان به جبرگرایی دین اسلام تا آنجا بود که حتی هنگامی که عدلیه، شیعه و معتزله با جبرگرایی مخالفت کردند، گروهی از بدبینان به نام مستشرقین، آن را قیام علیه تعلیمات قرآن تلقی کردند. این فهم مورخان و مستشرقان غربی از باور قضا و قدر را نادرست می‌باشد (Motahari, 2006). آیات زیادی در قرآن بیانگر مقابله با جبرگرایی است. مانند آنجا که در آیه ۷ سوره محمد می‌فرماید: «ان تنصر الله ينصرکم» این اصل باید با بحث فلسفی دنبال شود (همان، ۳۵۹). شهید مطهری علوم اجتماعی را از ورود به چنین مباحثی منع می‌کند زیرا عالمان علوم اجتماعی از بنمایه فلسفی لازم برخوردار نیستند (Motahari, 2006).

از نگاه فلسفی، قضا و قدر و اراده و علم و عنایت الهی، علتی در طول علل طبیعی و نه در عرض آن است. در واقع، نظم علل و اسباب، متکی بر اراده و مشیت حق و قضا و قدر الهی است. بین اراده الهی و اراده مخلوق جدایی وجود ندارد. تقسیم کار میان خالق و مخلوق درست نیست. همه چیز در عین اینکه فعل فاعل و سبب نزدیک است، فعل خداوند نیز است (Motahari, 2006). همه چیز به قضا و قدر

الهی بستگی دارد و انسان عاملی مؤثر در سرنوشت خود و مسئول اعمالش است. تأثیر علل و اسباب از یک نظر عین تأثیر و علتی قضا و قدر است. قضا و قدر و مشیت و اراده و علم حق تعالی علتی در طول علل طبیعی است (Motahari, 1988). اینکه مستشرقان غربی و متفکران روشنفکر غرب مآب داخل علت انحطاط و عقب ماندگی مسلمانان را در اعتقاد به قضا و قدر می‌دانند، به دلیل سلطه و غلبه تفکر اشعری بر جهان اسلام است. این تفکر غالب در میان مسلمانان و برداشت یک سویه و نادرست مستشرقان و مورخان اسباب بدبینی به اسلام و اندیشه‌های ناب آن را در میان غرب پدید آورد (Motahari, 1988). با این تفسیر و تحلیل از معنای قضا و قدر باید دانست انسان صاحب استقلال است، اما قائم به ذات نیست و متکی به غیر است. خداوند صاحب این استطاعت و صاحب قائم بالذات و فاعل قائم بالذات است. تفاوت این است که بر خلاف انسان، اعطای فاعلیت به انسان با حفظ و بقای مالکیت خداوند منافات ندارد بلکه اعطای شأنی از شئون و مظهری از مظاهر مالکیت خداوند است (Motahari, 1988).

ایمان به قضا و قدر سبب تقویت اندیشه توحیدی

اعتقاد به قضا و قدر عبارت است از اینکه امور جهان تصادفی نیستند بلکه تحت نظارت خداوند انجام پذیرند و بنابراین آنچه در شماری از احادیث آمده که: «مَنْ قَنَعَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ» (کسی که خرسند به آنچه پروردگار برایش مقدر فرموده، از بی‌نیازترین مردم است) (Majlisi). در واقع بیان یکی از مصادیق بارز قضا و قدر است زیرا کسی که به تقدیر خداوند باور دارد به روشنی می‌داند آنچه در زندگی او پیش می‌آید و آنچه رخ نمی‌دهد بر اساس تقدیر الهی است (Mohammadi Rey Shahri, 2007).

اهمیت اعتقاد به قضا و قدر و تقدیر الهی، از آنجا که ملازم با انکار نقش غیر خدای یگانه در تدبیر جهان هستی است، یکی از پایه‌های توحید به شمار می‌رود. ایمان به قضا و قدر تکوینی همان ایمان به قانون علت و سلسله نظام علت و معلول و حدود و کمیات و کیفیات

آنهاست. که در واقع مشتمل به دو مطلب است: نخست این که بدانیم هیچ حادثه‌ای در عالم بدون علت نیست و دیگر اینکه بدانیم سرچشمه همه موجودات و علت العلل همه پدیده‌ها و آفریده‌ها خداوند است و همه از وجود او سرچشمه می‌گیرند. اعتقاد به قضا و قدر که متکی به آیات و روایات است سرچشمه جنبش و حرکت برای دست یابی به علتها بوده تا بدانجا که در متون دینی و تعالیم پیشوایان دعا از مظاهر قضا و قدر بیان شده است. علی بن عقبه می‌گوید از امام صادق شنیدم که فرمود: دعا، قضا را برمی‌گرداند، هرچند آن قضا محکم شده باشد، پس بسیار دعا کنید. زیرا دعا کلید هر رحمتی است (Qomi, 1995).

تأثیر باور به قضا و قدر در ایجاد تعامل صادقانه

در روایات بسیاری از تأثیر اعمال خوب یا بد مانند مدارا کردن با مردم، حسن خلق و صدقه دادن و یا برخی گناهان در سرنوشت انسان و فراخی و ضیق روزی و یا حتی طول عمر مطالبی آمده است. جایگاه این تغییرات در قضای الهی است: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (رعد، ۳۹) بر اساس این آیات قضای الهی قابل تغییر بوده و با اختیار انسان منافاتی نداشته بلکه مبنا و پشتوانه آن است زیرا قضا در افعال انسان قطعیت و وجوب تکوینی آنهاست که از علت تامه آن حاصل می‌شود. البته اراده انسان وابسته به مشیت پروردگار و در طول آن است نه در عرض آن. بدین جهت افعال انسان هم مستند به اراده الهی و هم مستند به اراده انسان است. بنابراین انسان با تدبیر و برای دست یابی به وسعت رزق و برکت در عمر کردار خود را بر اساس اصول فطری و قوانین آفرینش هماهنگ می‌کند تا برکت و فراوانی وعده داده شده شامل حالش گردد. یکی از مهمترین ارکان مؤثر در تعامل صادقانه، مسئله صبر است. صبر نتیجه از رضایت الهی بوده زیرا فرد آنگاه که از خداوند رضایت دارد، بر هر چیزی که از او می‌رسد رضایت می‌دهد. اما کسی که رضایت به قضای الهی ندارد، بی‌صبری می‌کند. امام باقر (ع) می‌فرماید: «مَنْ صَبَرَ وَ اسْتَرْجَعَ وَ حَمِدَ اللَّهَ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ فَقَدْ رَضِيَ بِمَا صَنَعَ اللَّهُ، وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ مَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ جَرَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ هُوَ ذَمِيمٌ وَ أَحْبَطَ اللَّهُ أَجْرَهُ»؛ کسی که

صبر کند و هنگام گرفتاری خدا را ستایش کند، پس او از کار خدا خشنود است و اجرش با خداست و کسی که این چنین نکند، سرنوشت او تغییر نمی‌کند و مذمت می‌شود و پاداش او هم از بین می‌رود (Majlisi, 1983).

اعتقاد به قضا و قدر ابزاری برای تزکیه

معتقد به قضا و قدر به هنگام ارتکاب معاصی و منهیات، عصیان و سرکشی خود را با قضا و قدر توجیه نمی‌کند بلکه با مراجعه به وجدان به سوی حق توبه و بازگشت نموده و مسؤولیت گناه خود را به عهده می‌گیرد و تمام عزم خود را جزم می‌کند تا فرصت جبران را بدست بیاورد. در مضمون بدست آمده از روایات معصومین علیهم السلام که فرمودند: «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» (Tabarsi, 1982)، به روشنی بیان می‌کند که در امور اختیاری انسان نه مجبور است و نه رها. از منظر تفکر شهید مطهری، امر بین امرین به این معناست که در عین اینکه فعل، مستند به انسان است، مستند به اراده ذات باری تعالی نیز هست. اما اراده و اختیار انسان در عرض اراده الهی نیست تا شریک در اراده الهی شود، بلکه به بیانی که گفته شد در طول اراده الهی است؛ یعنی اراده و اختیار و قدرت انسان، یکی از اجزاء علت تامه افعال اختیاری اوست. پس انسان مجبور نیست؛ زیرا ملاک اختیار؛ یعنی قدرت و اراده در او موجود است و در عین حال او مختار علی الاطلاق نیز نیست؛ زیرا مقدمات کار در اختیار او نیست و این همان معنای امر بین امرین است که بر تمام افعال صادره از انسان حاکم است (Tabatabaei & Motahari).

مسؤولیت فعل اختیاری او با خودش است در حالی که این اراده و اختیار از جانب خداوند به او عطا شده و خداوند فعل اختیاری او را تنفیذ می‌کند. انسان در افعال خود مجبور نیست بلکه توانایی انجام کار را داراست و این اختیار در طول اراده و اختیار خداوند است. بر همین اساس، افعال اختیاری انسان منتسب به خود اوست و این مختار بودن انسان که از لوازم وجود انسان است، جزء قضا و قدر او محسوب می‌شود. در قرآن کریم مواردی برای انسان بازگو شده که نشان دهنده اختیار انسان است. در سوره مبارکه اعراف آیه ۲۳ در

داستان هبوط حضرت آدم علیه السلام آمده: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ».

بنابراین اعتقاد به قضا و قدر موجب تکامل انسان در ابعاد مختلف میشود و انسان علاوه بر این که خود را مسؤول عواقب افعال خود می‌داند در عین حال ایمان دارد که مستقل نیست و جزیی از نظام خلقت است و خداوند تدبیر امورش را تدبیر می‌نماید.

نتیجه‌گیری

در مجموع می‌توان یافته‌های این پژوهش را در این موارد خلاصه کرد:

۱. قضا در لغت به معنای استحکام و استواری است و قدر در لغت به معنای اندازه و مقدار و کمیت هر چیز با ارزش گذاری بر آن می‌باشد. معنای اصطلاحی قضا ضروری و واجب ساختن نسبت میان موضوع و محمول است. قضا را در دو نوع دانسته‌اند: قضای ذاتی، که در مرتبه ذات واجب تحقق دارد و قضای فعلی که داخل در عالم ماده است. قدر نیز به حدود و اندازه و موقعیت مکانی و زمانی قضا بنابر تقدیر الهی متصور می‌شود.
۲. خداوند متعال مبدا خلقت است و بر اساس قواعد فلسفی عدم تخلف معلول از علت تامه و اینکه واجب الوجود ابسط البسائط است، خلق اول از او صادر گردیده و معالیل دیگر با واسطه معلول ذات واجب هستند. هر علت و معلولی از قانون علیت تبعیت می‌کند. به این معنا که وقتی علت تامه محقق شد، وجود شی واجب و ضروری است. همین تبعیت از قانون علیت که ثابت و لایتغیر است، قضای الهی است و شامل قدر الهی نیز می‌شود.

۳. یکی از ممکن الوجودها افعال اختیاری انسان است. این افعال اختیاری دارای علل متعددی می‌باشد. مجموع این علل ناقصه در کنار هم علت واجب شدن افعال انسان می‌شود از طرف دیگر انسان وجودش وابسته و فقر محض است و خداوند آن به آن وجود را به او فاضله می‌فرماید،

پس این افعال اختیاری معلول انسان، به خداوند نیز مستند می‌گردد.

۴. در بعضی جوامع مسلمان برای بهره‌برداری از اغراض سیاسی و توجیه رفتار ظالمانه، درک صحیح از قضا قدر را دستخوش تحریف نمودند و آن را منتفی دانستند. روشنفکران غربی نیز با استناد به همین تفکر نادرست درباره قضا و قدر، علل انحطاط مسلمین را در گرو اعتقاد به قضا و قدر دانستند. روشنفکران با این استدلال که مسلمان هر حادثه‌ای را در لوح محفوظ ثبت شده می‌داند، گفتند سرنوشت همه انسان‌ها معلوم است لذا تلاش و کوشش در اندیشه اسلامی جایگاه ندارد.

۵. از دیگر تأثیرات اعتقاد صحیح به قضا و قدر این است که انسان در می‌یابد امور جهان تصادفی نبوده و بر اساس قانون علیت در ید قدرت الهی است. انکار نقش غیر خدا در زندگی، موجب باروری اندیشه موحدانه در زندگی خواهد شد زیرا که هر معلولی از علتی پدید می‌آید و در سلسله علل به خداوند متعال منتهی می‌گردد.

۶. باور به قضا و قدر موجب ایجاد تعامل صادقانه، مدارا با مردم و حسن خلق و صدقه است. اعتقاد به قضا و قدر مینه‌ساز توبه و رجوع به حق تعالی و بازگشت به سوی اوست. چرا که افعال اختیاری مستند به انسان است و انسان برای این افعال اختیاری مورد پاداش یا بازخواست واقع خواهد شد.

۷. معتقد به قضا و قدر به هنگام ارتکاب معاصی و منهیات، عصیان و سرکشی خود را با قضا و قدر توجیه نمی‌کند.

در راستای نتایج پژوهش می‌توان مدعی شد که مسئله تحلیل قضا و قدر از نگاه اسلامی با توجه به کارکردها و آثار ویژه این عقیده در جوامع بشری و همچنین جامعه اسلامی، نیازمند پژوهشهای کلان‌تر و کاربردی‌تر بوده که موارد زیر به عنوان پیشنهاد به جامعه علمی و دیگر پژوهشگران ارائه می‌شود:

۱. بررسی تحلیلی دیدگاه علامه طباطبایی در حوزه قضا و قدر از منظر کلامی و تاریخ اسلامی
۲. بررسی تحلیلی دیدگاه علامه جعفری در موضوع قضا و قدر با تأکید بر نگاه فلسفی
۳. بررسی همین موضوع از منظر آیت‌الله خامنه‌ای، علامه مصباح یزدی، آیت‌الله جوادی آملی، ابن خلدون و شهید صدر.

۴. ارائه پژوهشهای تطبیقی با الگوی پژوهش حاضر از منظر دو فرد از عالمان ذکر شده.

۵. تحلیل کلان دیدگاه مورخین اسلامی در موضوع کلامی قضا و قدر و رویکرد آنان در تاریخ‌نگاری اسلامی

۶. تحلیل تطبیقی دیدگاه مورخین امامی و اهل سنت در گزارش و تحلیل تاریخ اسلامی با توجه بر اختلافات حوزه کلامی

تحلیل تطبیقی دیدگاه مورخین اسلامی و مستشرق در گزارش و تحلیل تاریخ اسلامی

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The debate over divine decree and destiny (*qaḍā' wa qadar*) has shaped the intellectual fabric of Islamic theology and social thought for centuries, standing as one of the most challenging issues discussed by philosophers, theologians, and exegetes. The central problem revolves around

reconciling human freedom with divine omniscience and omnipotence. The roots of this debate go back even to pre-Islamic Arabia, where polytheists justified idolatry and moral corruption by attributing their acts to fate, absolving themselves of responsibility (Makarim, 2007). With the advent of Islam, the Qur'an called for

responsibility, reflection, and choice, emphasizing that human beings are accountable despite divine knowledge of all outcomes. Shi'i theology, based on the teachings of the Ahl al-Bayt, articulated the principle of *amr bayn al-amrayn*, a middle path between determinism and absolute free will, as found in narrations preserved by classical scholars (Kulayni). This principle, described as subtle and precise, safeguards the balance between divine sovereignty and human responsibility. In this context, the intellectual contributions of Martyr Motahhari are significant, as he bridged traditional theological formulations with modern social concerns. His approach demonstrates that belief in destiny, if properly understood, promotes human dignity, responsibility, and vitality, while distorted understandings lead to fatalism, stagnation, and misuse by oppressive rulers.

The linguistic analysis of *qaḍā'* and *qadar* helps illuminate the theological complexity. Lexicons define *qaḍā'* as firmness, decisiveness, and enactment (Ahmad ibn Faris ibn Zakariya), while *qadar* refers to measure, proportion, and determination (Raghib al-Isfahani). Subhani emphasizes that it denotes the value, limits, and worth of things (Subhani, 1990). Mostafavi interprets it as the manifestation of divine power that entails limitation (Mostafavi). Hadith literature clarifies further: Imam al-Ridha explained *qadar* as geometry and the defining of boundaries, and *qaḍā'* as finalization and establishment (Kulayni). This interpretation links directly to the Shi'i perspective that no event escapes God's decree, yet all unfolds through a rational causal system. Tabatabaei explains that *qaḍā'* refers to the necessity of causes and *qadar* to their delimiting features (Tabatabaei). Al-Shirazi also associates both with the universal principle of causality (Al Shirazi). Sajjadi emphasizes that although actions originate from humans, they are metaphysically dependent on God (Sajjadi, 1982), while Saeedi Mehr insists that moral responsibility is preserved (Saeedi Mehr). Subhani adds that causality itself operates under divine will (Subhani & Rabbani Golpayegani). Thus, when interpreted

correctly, *qaḍā'* and *qadar* signify not a negation of freedom but a metaphysical framework that sustains both divine sovereignty and human accountability.

Motahhari identified misuse of destiny as one of the major reasons for Muslim decline. In his view, despotic rulers, especially the Umayyads, deliberately spread deterministic doctrines to legitimize tyranny, convincing people that injustices were unchangeable decrees of God. This manipulation paralyzed initiative, making communities submissive (Motahhari, 1988). He argued that fatalism weakens ethical character, diminishes willpower, and lengthens the reach of oppressors (Motahhari, 2006). Critics in the West, including historians such as Will Durant, took these distorted forms of Islamic fatalism as representative of Islam as a whole, misidentifying belief in destiny as the root of decline. Durant even claimed that while belief in destiny initially empowered Muslims during conquests, it later produced stagnation (Motahhari, 2006). Orientalists like Washington Irving and Sourdrel similarly presented destiny in fatalistic terms (Motahhari, 1988). However, Motahhari showed that such interpretations stemmed from selective readings of Qur'an and history, ignoring verses that stress accountability and human choice. He pointed to Qur'an 17:18–20, which declares that God aids every group in accordance with its chosen path, underscoring human initiative (Motahhari, 1988). Motahhari thus dismantled both the internal misuse of destiny by rulers and the external misrepresentations by Orientalists, clarifying that true Islamic belief in destiny encourages action, responsibility, and struggle against oppression.

One of the major functions of belief in destiny, according to Motahhari, is reinforcing tawhid and deepening monotheistic orientation. When individuals recognize that all phenomena are governed by God's decree, they internalize that no other being possesses autonomous power. This produces spiritual tranquility and detachment from worldly anxieties. Hadith literature records that "whoever is content with what God has

apportioned is the richest of people” (Majlisi), demonstrating that faith in divine decree nurtures satisfaction and resilience. Mohammadi Rey Shahri also affirms that acceptance of God’s allotment produces inner richness and freedom from dependency (Mohammadi Rey Shahri, 2007). Furthermore, belief in destiny fosters reliance on prayer, since supplication is considered capable of altering decrees, as Imam al-Sadiq affirmed (Qomi, 1995). Thus, destiny is not rigid fatalism but dynamic participation in divine wisdom, integrating effort, prayer, and patience. Motahhari emphasized that such belief transforms lives, creating individuals with God-centered resilience who can confront challenges with composure and purpose.

Another crucial impact of belief in destiny lies in shaping social interaction and ethical conduct. Qur’an 13:39 affirms that God can erase or confirm decrees, meaning that acts like charity, good manners, and patience directly influence outcomes. Traditions emphasize that patience at times of hardship is acceptance of divine decree and brings immense reward (Majlisi, 1983). Conversely, impatience and ingratitude nullify reward without altering the decree. Motahhari interpreted this as evidence that destiny strengthens social bonds by encouraging patience, sincerity, and trust. By knowing that God’s decree aligns with justice and wisdom, believers learn to act with honesty in their dealings and cultivate resilience. This theological framework also prevents fatalism, since responsibility is preserved: humans act freely, but within the scope of divine wisdom. Such understanding has the practical effect of nurturing solidarity, integrity, and accountability in communities, combating the passivity that arises from distorted notions of fatalism.

Finally, belief in destiny functions as an instrument for self-purification and moral growth. The Imams taught that no one should justify sin by invoking destiny. Rather, humans are accountable for their actions and must repent sincerely. The principle “no compulsion and no delegation, but a matter between two matters” (Tabarsi, 1982) captures the

balance: humans are neither compelled nor abandoned but act freely under divine sustenance. Tabatabaei emphasized that human choice operates within divine causality, not outside it (Tabatabaei & Motahari). This ensures that while actions are genuinely attributed to humans, they depend on God’s creative will. Motahhari highlighted this doctrine as crucial for spiritual discipline, since it prevents both arrogance and despair. By believing that one’s actions matter while simultaneously recognizing dependence on God, individuals cultivate humility, accountability, and sincerity. This belief fuels repentance, ethical resolve, and resistance to injustice. It transforms destiny from a passive excuse into an active moral framework that guides believers toward self-purification, social responsibility, and constructive engagement with life.

In conclusion, a proper understanding of divine decree and destiny harmonizes theology and ethics, sustaining both human freedom and divine sovereignty. Martyr Motahhari’s interpretation demonstrates that destiny is not a doctrine of resignation but one of empowerment, urging believers to integrate spirituality with responsibility, resilience with initiative, and inner purity with social engagement. Correctly understood, it builds dynamic communities that resist oppression, cultivate ethical honesty, and flourish through reliance on God’s decree while exercising genuine human agency.

References

- Ahmad ibn Faris ibn Zakariya. *Maqayis al-Lughah (Standards of Language)*. Fiqah Library.
- Al Shirazi. *Al-Hikmah al-Muta’aliyah (The Transcendent Philosophy)*. Fiqah Library.
- Kulayni, M. i. Y. q. *Al-Kafi (The Sufficient)*. Al-Islamiya, Fiqah Library.
- Majlisi. *Bihar al-Anwar (Oceans of Lights)*. Fiqah Library.
- Majlisi, M. B. (1983). *Mir’at al-Uqul fi Sharh Akhbar Al al-Rasul (The Mirror of Intellects in the Commentary on the Narrations of the Prophet's Household)*. Dar al-Kutub al-Islamiya.

- Makarim, S. (2007). *Tafsir-e Nemouneh (The Exemplary Exegesis)*. Dar al-Kutub al-Islamiya.
- Mohammadi Rey Shahri. (2007). *Mizan al-Hikma (The Scale of Wisdom)*. Dar al-Hadith Scientific and Cultural Institute.
- Mostafavi, H. *Al-Tahqiq fi Kalimat al-Quran al-Karim (The Study of the Words of the Holy Quran)*. Ministry of Culture and Islamic Guidance, Fiqah Library.
- Motahari, M. (1988). *Insan va Sarnevesht (Man and Destiny)*. Sadra.
- Motahari, M. (2006). *Majmu'eh Asar (Collected Works)*. Sadra.
- Qomi, S. A. (1995). *Safinat al-Bihar (The Ship of Seas)* (Vol. 3). Dar al-Usva.
- Raghib al-Isfahani. *Al-Mufradat fi Gharib al-Quran (The Singularities in the Strange Words of the Quran)*. Dar al-Kitab al-'Arabi, Fiqah Library.
- Saeedi Mehr, M. *Amouzesh-e Kalam-e Eslami (Teaching of Islamic Theology)* (Vol. 1). Al-Mustafa International University.
- Sajjadi, S. J. f. (1982). *Farhang-e Olum-e Aqli (Dictionary of Rational Sciences)*. Iranian Society of Wisdom and Philosophy.
- Subhani, J. f. (1990). *Al-Ilahiyat (Theologies)*. Matba'at Quds.
- Subhani, J. f., & Rabbani Golpayegani, A. *Jabr va Ikhtiar (Predestination and Free Will)*. Seyyed al-Shohada Research Institute.
- Tabarsi, A. i. A. (1982). *Al-Ihtijaj 'ala Ahl al-Lajaj (Arguments Against the Obstinate)*. Nashr-e Mortazavi.
- Tabatabaei, M. H. *Nihayat al-Hikmah (The End of Wisdom)*. Islamic Publishing Institute.
- Tabatabaei, M. H., & Motahari, M. *Usul-e Falsafeh va Ravash-e Realism (The Principles of Philosophy and the Method of Realism)* (Vol. 3). Sadra Publications.